

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بنیان‌های روش تحقیق در تعامل علوم انسانی و اسلامی

دکتر احمد پاکتچی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



انشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: بنیان‌های روش تحقیق در تعامل علوم انسانی و اسلامی

مؤلف: دکتر احمد پاکتچی

صفحه‌آرا: محمد روشنی

طراح جلد: رسول خسروبیگی

نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ: رضا دیبا

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان

چاپ اول: ۱۴۰۲

قیمت: ۲/۳۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۹-۹۹-۷

«این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است»

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۳۰۲

تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱

فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه

صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲

فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: pub@isu.ac.ir

سرشناسه: پاکتچی، احمد، ۱۳۴۲-

عنوان و نام پدیدآور: بنیان‌های روش تحقیق در تعامل علوم انسانی و اسلامی / احمد پاکتچی.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۳۵۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۹-۹۹-۷

موضوع: علوم انسانی - تحقیق - روش‌شناسی
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، انتشارات

رده‌بندی کنکره: AZ ۱۸۶

رده‌بندی دیویی: ۰۰۱/۳

شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۳۳۷۵۷

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست اجمالی

۱۱.....	سخن ناشر
۱۳.....	مقدمه
۱۹.....	درآمد
۲۵.....	بخش اول: مسائل بنیادین در باره روش
۳۱.....	فصل اول: تولید دانایی و بسط دانش
۴۹.....	فصل دوم: بنیادهای سنجه و پویه
۵۳.....	فصل سوم: سطوح ولایه‌های روش
۷۵.....	فصل چهارم: تقلیل‌گرایی و الگوهای آن
۹۹.....	بخش دوم: دستاورد آشکارسازی در روش‌ها
۱۰۳.....	فصل اول: آشنایی‌افزایی در روش
۱۳۹.....	فصل دوم: آشنایی‌زدایی در روش
۲۰۳.....	بخش سوم: بنیادهای سنجه و پویه
۲۰۵.....	فصل اول: روش‌های سنجه‌بنیاد
۲۳۵.....	فصل دوم: روش‌های پویا
۳۱۹.....	منابع
۳۳۷.....	نمایه

فهرست تفصیلی

۱۱.....	سخن ناشر.....
۱۳.....	مقدمه.....
۱۹.....	درآمد.....
۲۵.....	بخش اول: مسائل بنیادین در باره روش.....
۳۱.....	فصل اول: تولید دانایی و بسط دانش.....
۳۳.....	الف. بسط تفصیلی دانش.....
۳۶.....	ب. بسط ساختاری دانش.....
۴۰.....	ب-۱. ضرورت توجه به عوامل شکل دهنده ساختار جدید.....
۴۳.....	ج. بسط گفتگویی دانش.....
۴۹.....	فصل دوم: بنیادهای سنجه و پویه.....
۵۳.....	فصل سوم: سطوح و لایه‌های روش.....
۵۴.....	الف. سطوح خارجی تحقیق.....
۵۵.....	الف-۱. اصالت سنجی.....
۵۶.....	الف-۲. متن سنجی.....
۵۷.....	ب. سطوح داخلی تحقیق.....
۵۷.....	ب-۱. هشیاری.....
۵۹.....	ب-۲. قالب بندی.....
۶۷.....	ب-۳. فرافکنی.....

فصل چهارم: تقلیل‌گرایی و الگوهای آن	۷۵
الف. الگوهای تقلیل‌تعلیمی و تجربیدی	۷۸
الف-۱. تقلیل در تعلیم برای حفظ دانش	۷۸
الف-۲. تقلیل در حصول برای تولید دانش	۸۱
ب. راه‌های گریز از تقلیل‌گرایی	۸۴
ب-۱. تبدیل رابطه خطی به رابطه شبکه‌ای	۸۴
ب-۲. تبدیل رابطه دوگانه به رابطه طیفی	۸۶
ج. گونه‌های رایج تقلیل‌گرایی	۹۱
بخش دوم: دستاورد آشکارسازی در روش‌ها	۹۹
فصل اول: آشنایی‌افزایی در روش	۱۰۳
الف. بازیابی دورنما	۱۰۵
الف-۱. رویکرد ساخت‌گرا	۱۰۶
الف-۲. رویکرد بازسازی	۱۱۸
الف-۳. رویکرد روایی	۱۲۵
ب. بازیابی ریزنما	۱۳۲
فصل دوم: آشنایی‌زدایی در روش	۱۳۹
الف. روزمرگی مانع شناخت	۱۴۰
الف-۱. فقدان مبنای مقایسه	۱۴۱
الف-۲. خودکارشدگی ذهن	۱۴۲
الف-۳. فرض‌های غلط ذهن	۱۴۴
الف-۴. کل‌گرایی کاذب	۱۴۶
الف-۵. مقایسه با موارد عینی	۱۴۹
الف-۶. مقایسه با نمونه‌های غیرهم‌سرخ	۱۵۰
الف-۷. مقایسه با متون هم‌سرخ	۱۵۲
الف-۸. مقایسه با مضامین درون‌متنی	۱۵۴
ب. پدیده ایدئولوژی	۱۵۶
ب-۱. ایدئولوژی‌های علمی	۱۵۷
ب-۲. ایدئولوژی‌های ملی	۱۵۸

ب-۳. ایدئولوژی‌های دینی و مذهبی.....	۱۶۲
ج. فضاهای خرق پذیر	۱۶۴
ج-۱. خرق حداقلی	۱۶۴
ج-۲. خرق حداکثری	۱۶۶
د. واسازی به مثابه روش آشکارساز	۱۷۳
د-۱. واسازی به یاری بازبینی دوگان‌ها	۱۷۴
د-۲. واسازی دلالت‌های چندگانه	۱۷۹
د-۳. واسازی وضوح و شفافیت	۱۸۴
د-۴. واسازی به یاری طرد و عکس	۱۸۹
ه. تبدیل به زبان صوری.....	۱۹۲
و. باز ترجمه به مثابه شیوه آشکارساز	۱۹۸
بخش سوم: بنیادهای سنجه و پویه	۲۰۳
فصل اول: روش‌های سنجه بنیاد.....	۲۰۵
الف. آشنایی با روش‌های تحلیلی	۲۰۶
الف-۱. معنای تحلیل	۲۰۸
الف-۲. تحلیل متن	۲۱۰
الف-۳. تحلیل محتوا	۲۱۴
الف-۴. تحلیل مضمونی	۲۲۰
الف-۵. تحلیل گفتمان	۲۲۲
الف-۶. تحلیل درون‌متنی و بینامتنی	۲۲۵
الف-۶-۱. با متن یا تحلیل سیاقی	۲۲۶
الف-۶-۲. فرامتن	۲۲۹
فصل دوم: روش‌های پویا.....	۲۳۵
الف. چیستی و گونه‌های پویایی	۲۳۶
الف-۱. درباره پویش و پویایی	۲۳۷
الف-۲. نسبت تاریخ و زمان	۲۴۴
الف-۳. تغییر تدریجی و جهش	۲۵۶
الف-۴. موضوع و مرجع پویش	۲۵۹

۲۶۷.....	الف-۵. پویایی مرجع قرابت‌سنجی.....
۲۷۲.....	ب. روش‌های تاریخی.....
۲۷۳.....	ب-۱. آشنایی با مفهوم تاریخ.....
۲۷۶.....	ب-۲. نقدها بر نگاه تاریخی.....
۲۷۸.....	ب-۳. نگاه شبکه‌ای به تاریخ.....
۲۸۱.....	ب-۴. آشنایی با انواع نگاه‌های تاریخی.....
۲۸۷.....	ب-۵. نگاه قالبی به تاریخ.....
۲۹۰.....	ج. نگاه تراپردی و پویه در زمانی.....
۲۹۲.....	ج-۱. تبارشناسی و ریشه‌شناسی.....
۲۹۸.....	ج-۲. دیرین‌شناسی و لایه‌شناسی.....
۳۰۳.....	ج-۳. گفتگوگرایی و روابط بینامتنی.....
۳۱۲.....	د. آینده‌پژوهی در پژوهش پویا.....
۳۱۹.....	منابع
۳۳۷.....	نمایه

سخن ناشر



رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی

جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنهاست تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت (ان شاء الله).

وَلِلَّهِ الْحَمْدُ

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه



گاه انباشت تأمل‌ها و نوشته‌ها در یک حوزه از دانش، به اندازه‌ای است که نه تنها نوآوری در آن را دشوار می‌سازد بلکه حتی یک آموزش فراگیر و کارآمد را در این باره مختل می‌کند. در چنین مواردی، تغییر دادن زاویه نگاه و نگرستن به آن حوزه دانشی از پرسپکتیو دیگر، گاه آثار بسیار سازنده دارد.

نمونه‌ای همواره آموزه از چنین مواجهه‌ای، عملکرد شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ هـ.ق) در زمینه اصول فقه است. برخلاف انتظاری که از چنین عالم برجسته‌ای داشتند و دارند، شیخ انصاری به سبک پیشینیان کتابی در اصول فقه ننوشت و به جای آن، فرائد را نگاشت که نگاهی ناآشنا بود. اثری که شبیه هیچ نوشته پیشین در اصول فقه نبود، شالوده نگاه آن تازه بود و توانست روحی تازه در اندیشه فقهی-اصولی بدمد. کتاب فرائد، در نظام آموزش حوزه، کتب پیشین اصول فقه را منسوخ نکرد بلکه به عنوان متنی مکمل و متنی که به دیگر متون عمق معنایی می‌بخشد، کتاب درسی شد و تا امروز خوانده می‌شود.

سخن را با یادی از فرائد شیخ انصاری آغاز کردم تا دستمایه‌ای برای توضیح آن باشد که در کتاب حاضر رُخ داده است. کتاب‌هایی که روش‌های عملیاتی در علوم مختلف را

به صورت عمومی یا تخصصی معرفی کنند، بسیارند؛ آن اندازه که می‌توان از آن‌ها یک نمایشگاه عظیم ترتیب داد. در زبان فارسی نیز کوشش‌های درخور تقدیری در این باره هم در مقام تألیف و هم ترجمه صورت گرفته و مجموعه‌ای بزرگ فراهم آمده است. آن‌گونه از انباشت که در آغاز سخن بدان اشاره شد، در این باره فراهم است و گاه این انبوهی منابع و اطلاعات، به جای آنکه پژوهشگر را در انتخاب روش مناسب و پیشبرد عملیاتی آن یاری رساند، به بازار مکاره‌ای تبدیل می‌شود که بیشتر موجد سردرگمی است و گاه پژوهشگر را در وضع حیرت قرار می‌دهد.

هر اندازه که گستردگی روش‌هایی که به جامعه علمی ما معرفی می‌شود، افزایش می‌یابد، از یک سو انتخاب دشوار می‌شود و از دیگر سو، توقع از پژوهش افزایش می‌یابد. به این‌ها باید خطر بیراهه رفتن با روشی نامناسب و خطر التقاط میان روش‌های ناساز را علاوه کرد.

در برخی از رشته‌های علمی که به طور سنتی، روش‌های طبقه‌بندی شده و سامان یافته دارند، این بحران کمتر حس می‌شود، هرچند که این احساس کفایت می‌تواند کاذب باشد. از آن رو کاذب است که این علوم نیز به دلایل مختلف، از جمله توسعه روش‌ها یا تعامل و تبادل با علوم دیگر، نیازمند آن هستند تا به طور مستمر روش‌های خود را بازبینی کنند و نگاهی درجه دوم به آن روش خود داشته باشند.

این احساس کفایت در رشته‌هایی که در دو سده گذشته مولد روش بوده‌اند، مانند تاریخ، زبان‌شناسی، روان‌شناسی و انسان‌شناسی امری رایج است، در شاخه‌هایی از علوم و معارف نیاز به بازبینی روش‌ها و مطالعه بنیان‌های آن بیشتر احساس می‌شود که: شاخه‌هایی نوپدید از علم هستند، مانند آینده‌پژوهی؛ به تعبیر دیگر، شاخه‌هایی از علم هستند که از تراکنش میان رشته‌ای برآمده‌اند، مانند علم شناخت،^۱ یا شاخه‌هایی از علم که سنت روشی دارند، ولی به دنبال تجهیز خود با روش‌های جدید نیز هستند، مانند علوم قرآن و حدیث.

آنچه در این کتاب درباره آن سخن گفته می‌شود، بنیان‌های روش است،

روش‌شناسی و متدولوژی^۱ است؛ ولی مقصود شاخه‌ای از دانش است که بنیان روش‌ها، طبقه‌بندی آن‌ها و نسبت آن‌ها با یکدیگر و زمینه‌های کارایی آن‌ها را مطالعه می‌کند. مقصود در این روش‌شناس مضاف نیست، بدان معنا که روش‌های معمول در یک رشته علمی خاص را مطالعه کند و متدولوژی به معنای «چینه‌ای از روش‌ها» هم نیست که برای رسیدن به مقصود خاص تدارک دیده می‌شود. مقصود یک نگاه درجه دوم به روش‌هاست.

با این توضیح آشکار می‌شود که چرا در این کتاب، هیچ روشی به طور مبسوط توضیح داده نشده است. آنچه هدف قرار گرفته، نگاه از فاصله دور به روش‌های معمول یا قابل کاربرد در علوم انسانی و اجتماعی است که در آن، ویژگی‌های کلی هر روش و جایگاه آن در طبقه‌بندی روش‌ها روشن می‌گردد، بدون آن که اصراری برای بستن آن به علم و رشته به خصوصی از دانش باشد. در یک جمله، هدف ارتقا دادن به "سواد روشی" است که بتواند هم در توسعه علوم و هم در ارتباط بین علوم یاری‌رسان باشد. این امید نیز وجود دارد که چنین رویکردی، به خصوص در ایجاد زبان مشترک روش‌شناختی میان علوم انسانی عرفی و علوم سنتی اسلامی کارساز باشد.

در ادامه سخن باید بگویم این کتاب درباره فلسفه علم هم نیست. اگرچه گاه به اقتضای نیاز، برخی از مباحث فلسفه علم و دیدگاه‌های فیلسوفان به طور پراکنده مطرح شده است، ولی هرگز زیاده‌روی نشده و از حد نگذشته است. با وجود آن که این کتاب نه درباره روش‌های عملیاتی تحقیق است و نه فلسفه علم، ولی به نوعی در این راستاست که رابطه مباحث فلسفی با روش‌های عملیاتی را آشکار سازد و از همین رو می‌توان گفت روش‌شناسی بدان معنا که در کتاب حاضر مورد نظر است، لایه‌ای میانی، بین فلسفه علم و روش‌های عملیاتی است.

با تمام توضیحاتی که در سطور پیش داده شد و با وجود انباشت دانش که در زمینه روش وجود دارد، بدون تردید از نظر پرسپکتیو، این امکان وجود دارد که افراد از زاویه‌های مختلف و با قاب‌بندی‌های گوناگون به روش‌شناسی بنگرند. هر یک از یک زاویه دیدها می‌تواند مهم باشد، ولی آنچه من در این اثر ارائه کرده‌ام، دست کم یکی از این

زاویه دیدهاست. من خود واقفم که بسیاری مباحث در حوزه روش قابل طرح بود که یا بدان پرداخته نشده، یا به سرعت از آن عبور شده است؛ بسا موضوعاتی که خود در کتب پیشین بدان‌ها به تفصیل پرداخته‌ام، ولی در این کتاب از آن گذر کرده‌ام. دلیل این امر آن است که هدف در اثر حاضر، به دست دادن یک سامان فکری و یک دستگاه از بنیان‌های روش در علوم انسانی و اسلامی بود و آنچه در راستای این هدف ثانوی محسوب می‌شد، به منظور اختصار کنار نهاده شد.

در ارائه هر گوشه‌ای از بحث، از زدن مثال دریغ نکرده‌ام؛ در این باره، هم به اقتضای تنوعی که خود روش‌ها دارند و هم به لحاظ تنوع رشته‌ای مخاطبانی که امید دارم این اثر را بخوانند، تنوع بسیاری در مثال‌ها دیده می‌شود. البته از آنجاکه بیشترین پیوند من در سابقه پژوهش خود با دو حوزه دین‌شناسی و زبان‌شناسی است، مثال‌ها از این دو حوزه فراوانی بیشتری دارد.

آنچه در این اثر به مخاطبان گران‌قدر عرضه کرده‌ام، مصداقی از سهل‌ممتنع است. آسان است از آن حیث که جزء به جزء مطالب طرح شده در آن، از سوی دانشمندان مختلف در آثار متنوع گفته شده است و گواه آن مستندات است که پس از هر سخنی ارائه می‌شود. دشوار است از آن حیث که یافتن این داده‌ها و چیدن دانه به دانه آن‌ها از کتب مختلف از رشته‌های گوناگون و به زبان‌های متنوع، کشیدن آن‌ها به زنجیر انتظام و به دست دادن یک ساختار نظام‌مند و معنادار از آن‌ها، کاری پرمشقت بوده است.

این کار پرمشقت، تنها نوآوری اثر حاضر است، ولی من این تعبیر را با نهایت تواضع به کار می‌برم؛ هدف از یادآوری زحمت و مشقت کار، به خود بالیدن یا آزردن مخاطب نیست، هدف اطلاع‌رسانی درباره فرایند کار، و اعتراف است. هدف اعتراف به آن است که در این مسیر سنگلاخ و پرپیچ‌وخم، به همان اندازه که دشواری و ناهمواری وجود دارد، احتمال لغزیدن و سکندری خوردن هم وجود دارد. از همین رو، این اثر نیازمند آن است که به نحو سازنده‌ای از سوی اندیشمندان و نخبگان نقد و تکمیل شود تا بتواند با یک کوشش جمعی، گامی به جلو باشد و به ثمردهی برسد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از دوست عزیزم، آقای دکتر محمد عترت‌دوست که در

پیاده‌سازی برخی از دروس مربوط به منظور رسیدن به مواد خام در بخش‌هایی از این اثر به من یاری رساندند، تشکر صمیمانه داشته باشم.

احمد پاکتچی

تهران، ۲۰ مرداد ۱۴۰۱

درآمد



آگاهیم که مسائل فلسفه علم و روش شناسی از پیچیدگی بسیار برخوردار است؛ اما آنچه در پیش روست، نوعی نگاه خاص به موضوع است و هدف در آن، ارائه یک دانشنامه روش شناسی و فلسفه علم نیست. هدف آن است که ابعاد روش شناختی در علوم اسلامی از زوایای مختلف نگریسته شود.

علوم همواره راه و روش خود را برای کسب دانایی و رسیدن به پاسخ پرسش‌ها دارند؛ گاه این روش‌ها صورت مدون به خود می‌گیرند و گاه تکیه بر ارتکازات ذهنی صاحبان آن علوم دارد. روش‌ها در کنار مبانی معرفتی و نظام اصطلاحات عوامل قوام‌دهنده به استقلال و کارآمدی یک علم‌اند، به طوری که بدون آن‌ها علمی شکل نمی‌گیرد؛ به تعبیر دیگر، اگر علمی ساخت یافته وجود دارد، باید اذعان کرد که یک نظام معرفتی، یک نظام روشی و یک نظام اصطلاحی برای خود دارد و مدون نشدن آن‌ها به معنای وجود نداشتن نیست.

در اینجا می‌توان از یک تمثیل برای نزدیک ساختن موضوع به ذهن استفاده کرد. هر زبانی مانند فارسی، مجموعه‌ای از واژگان و یک دستگاه دستوری دارد و این امر حتی درباره ابتدایی‌ترین زبان‌ها هم صادق است. اگر امثال پانینی برای سنسکریت دستور نوشتند، اگر امثال خلیل و سیبویه برای زبان عربی، واژه‌نامه و دستور نگاشتند، این تنها

به معنای مدون‌سازی است و این واژگان و دستگاه دستوری از پیش موجود بوده است. اگر با این توضیح به سوی علوم سنتی در جهان اسلام بازگردیم، باید یادآور شویم که همه آن‌ها نظام روشی خاص خود را در طی قرن‌ها داشته‌اند؛ برخی چون علم فقه، در قالب دانشی ابزاری به نام "اصول فقه" به مدون ساختن نظام روشی خود اقدام کرده‌اند و بیشتر چون علم اخلاق، روش‌ها را تنها به صورت ارتكازی و بیناذهنی به کار بسته‌اند.

درواقع، استفاده از روش در حوزه علوم، امر تازه‌ای نیست و از دیرزمان در همه علوم از روش‌های خاصی برای تحقیق استفاده می‌شده است. در واقع، به محض اینکه یک سؤال برای جوینده دانش پدید می‌آید، پیرو آن، راه و روش خاصی نیز برای رسیدن به پاسخ و گرفتن نتیجه مطلوب در ذهن پژوهشگر مطرح می‌شود. در تعریفی سنتی از فکر و نظر، آن را حرکت میان معلوم و مجهول شمرده‌اند؛ به تعبیر روشن‌تر مقصود آنان حرکت از امور معلوم به سوی امر مجهول و از امر مجهول به سوی معلوم (تازه یافته) است (ایجی، ۱۹۹۷: ج ۱: ۱۲۲؛ مظفر، بی تا: ۲۴ و پاورقی). استعاره حرکت و راه در این تعریف بسیار معنادار است. باید توجه داشت که در بحث از روش در حوزه علوم اسلامی، با مسئله جدید و عجیبی مواجه نیستیم؛ هرچند بیش از اندازه تکیه کردن بر مباحث سنتی نیز می‌تواند رهن باشد.

این مطلب به خصوص درباره شاخه‌های الهیات نمایان‌تر است. تمام مباحث مطرح در دانش‌های فقه و اصول فقه، طرق رسیدن به نتیجه، یعنی حکم شارع است. باز در یک تعریف کلاسیک، موضوع اصول فقه، «علم به راه‌های رساننده به احکام شرعی فرعی از مسیر ادله تفصیلی - شامل کتاب، سنت، اجماع و عقل - دانسته شده است» (الطرق الموصلة الی استنباط الاحکام: کرکی، ۱۴۱۲ق: ۵۲؛ انصاری، ۱۳۱۳: ۳۵). در دانش‌های منطق و فلسفه نیز دائماً بحث از راه‌های درست فکر کردن برای رسیدن به نتایج حقیقی و صحیح است، همچون آنجا که ابن‌سینا منطق را ابزاری از سنخ قانون دانسته است که مراعات آن، فکر را از کج‌روی مصون می‌دارد (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ج ۱: ۹).

در بازگشت به بحث از روش، باید توجه داشت که روش‌ها همواره در حال تحولند؛ به همان اندازه که اصل علوم در تحول هستند. چنان‌که گفته شد، روش‌ها بخش مهمی از

ساختار علم هستند و از آن رو که علم یک ارگانیزم زنده است، رشد کردن، ترمیم کردن خود و پاسخ دادن به کنش‌های پیرامونی از لوازم زنده بودن آن است. چنانچه در حوزه‌ای مانند اصول فقه به مثابه یک نظام روشی در سنت اسلامی، شاهد رشد و توسعه در طی تاریخ هستیم، این فقط یک تحول در مقام مدون‌سازی روش‌های از پیش موجود نیست؛ بخش مهمی از این تحول، در پاسخ به نیازهای مطرح‌شده، اعم از نیازهای درونی حوزه فقه، نیازهای ناشی از گفتگو میان علوم و نیازهای ناشی از محیط اجتماعی است.

با این توضیح، اگر سخن از آن است که علوم اسلامی نیازمند توسعه و تحول در روش‌های خود هستند، به معنای تخطئه آنچه در گذشته بود، یا حتی نقد گذشتگان به ناپویا بودن نیست؛ لازمه روش و روشمندی، هماهنگ شدن با نیازهای هر زمانه است. تردیدی نیست که در طی دو قرن اخیر، جهان اسلام در رویارویی با مدرنیته، تحولات بسیار پرشتابی را به خود دیده که نیازمند یک تحول نیرومند در روش‌شناسی علوم اسلامی نیز هست. به این‌ها باید درخواست‌های چند دهه اخیر که در جهان اسلام برای گفتگوی سازنده میان علوم اسلامی و علوم مدرن به وجود آمده است را نیز افزود؛ درخواست‌هایی که در ایران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ش نیرویی افزون گرفته و تا امروز به جد مطرح بوده است. آشکار است که چنین تراکنشی، مستلزم روشن و مدون بوده روش‌ها در علوم اسلامی و رسیدن به نوعی هم‌زبانی با علوم عرفی در فضای تراکنش‌های روشی است.

در سطور پیشین، اشاره شد که علوم حتی اگر نظام روشی مدون نداشته باشند، روش دارند؛ ولی این امر هرگز نباید از اهمیت و ارزش تدوین روش‌ها بکاهد. تا زمانی که روش‌ها ارتکازی و نامدون هستند، تنها راه خارج شدن آن‌ها از حالت شخصی، آموزش تجربی آن‌ها در فضای استاد و شاگردی در طی یک ممارست زمان‌بر و مداوم است؛ تجربه‌ای که لازمه آن، هم‌افقی و همدلی است.

آنان که به شیوه ارتکازی، روش می‌آموزند، به شدت محدود به روش‌هایی هستند که از سوی استادان مستقیم آنان، به کار گرفته می‌شده‌اند. از همین رو، از فردی که روش را در یک فرایند انتقال استاد و شاگردی فراگرفته است، نمی‌توان انتظار داشت که بر همه

روش‌های معمول در سنت آن علم، مسلط باشد. در واقع، از همین روست که مثلاً میان دست‌پروردگان حوزه و حوزه نجف در فقه، از حیث روش‌های معمول فاصله‌ای درخور توجه دیده می‌شود و برخی از افراد که در هر دو حوزه آموزش دیده‌اند، به نحو محسوسی از جامعیت بیشتر در روش برخوردار بوده‌اند. دقیقاً چنین روش‌های ارتكازی است که به محض خروج از موضوعات سنتی و درگیر شدن با موضوعات تازه‌پیدا، دچار ناکارآمدی می‌شوند؛ ضمن آنکه ظرفیت ورود به مکالمه به رشته‌ها و نظام‌های علمی دیگر را ندارند.

برای توضیح بیشتر، بار دیگر به سوی زبان بازمی‌گردیم و مثالی می‌آوریم؛ برای مردم بوریات^۱ که مغولان ساکن در فدراسیون روسیه در نزدیکی مرزهای مغولستان هستند، زبان بوریاتی زبان مادری است که به طور عادی، هر فرد از آن مردم، واژگان و دستور آن را در حد قابل قبولی می‌داند و این دانایی را از طریق ممارست با هم‌زبانان، از کودکی در طی سال‌ها به دست آورده است. حال اگر یک پژوهشگر روس یا ایرانی بخواهد به هر دلیل بوریاتی بیاموزد، پیشنهاد این که به میان آن قوم رود و سال‌ها در میان آنان زندگی کند تا با همان شیوه زبان مادری، بوریاتی را بیاموزد، راه حل مناسبی نیست. مقبول آن است که نظام واژگانی و دستگاه دستوری هر زبان مدون شده باشد و از طریق این داده‌های مدون، امکان آموزش زبان در مدتی کوتاه و با انتظامی خاص، با اشرافی خودآگاهانه و نه ارتكازی فراهم گردد. همین موضوع درباره روش علوم نیز مطرح است؛ هم برای کوتاه کردن زمان در مسیر آموختن طیف گسترده‌ای از روش‌ها در هر علم، و هم برای ایجاد فضایی در مسیر گفتگو بین رشته‌های علمی چنین نیازی مطرح است.

در راستای توضیحات داده‌شده، آشکار می‌گردد که با توجه به اقتضائات موجود در عصر حاضر برای توسعه افق‌های مطالعاتی در علوم اسلامی و هم نیاز به تراکنش میان این علوم با علوم عرفی، هم لازم است که روش‌ها سنتی صورت مدون به خود گیرد و هم ضرورت دارد که روش‌هایی فراتر از آنچه در سنت یافت می‌شود، در نظام روشی این علوم ساخته یا وارد گردد. در طی این مسیر، در هر لحظه باید این نکته مهم را در مد نظر داشت که روش‌ها در طبیعت خود پویا و در حال تحولند و اگر بناست درباره

آن‌ها مطالعه‌ای هم صورت گیرد، آن مطالعه باید ظرفیت این پویایی را داشته باشد. هم در مقام صورت‌بندی و مدون‌سازی روش‌های کلاسیک باید به طبیعت پویای آن‌ها توجه شود و هم در معرفی روش‌های جدید به این حوزه‌ها از دانش باید این ویژگی مورد نظر قرار گیرد.

بخش اول: مسائل بنیادین درباره روش

همانند هر چیز دیگر در دنیای علم و جهان زندگی، به روش نیز می‌توان از منظر فلسفی نگریست و بنیادهای آن از چیستی، چرایی و چگونگی را کاوید و ارزیابی کرد. چه در روزگاران کهن و چه در دوره مدرن، می‌توان اندیشمندانی همچون ارسطو و دکارت را بازجست که همگام با شکل‌دهی به دستگاه اندیشگی خود، موضوع روش را در سطح خودآگاه و هشیارانه مورد توجه قرار داده و به پیش برده‌اند؛ اما این امر قابل تعمیم به اکثریت نیست و بسیاری از دانشمندی که بدون احساس نیاز به ابداعی در روش، روش‌هایی از پیش شناخته و آموخته را به کار گرفته‌اند، بی‌آنکه درباره اصل و میزان علم‌آوری آن به کندوکاوی پردازند، یا حتی در این باره خودآگاهی داشته باشند.

در تحقیق تاریخی، این شرایط خودکارشدگی در علوم است که توماس کوهن^۱ در تعبیری گویا، آن را علم عادی، یا «علم هنجار شده»^۲ نامیده است و در همه رشته‌های علوم در هر آکادمی رویه‌ای جاری است. علوم دینی در جهان اسلام نیز از این قاعده مستثنا نیستند و بخش مهمی از دست‌اندرکاران آن را کسانی تشکیل می‌دهند که به‌رغم زبردستی در رشته تخصصی خود در حد آموخته‌های عادی، نسبت به بنیادهای فلسفی روش‌هایی که از آن بهره می‌گیرند و ظرفیت‌ها برای توسعه روشی، حساس و کنجکاو نیستند (Kuhn, 1962: 10ff).

1. Thomas Kuhn
2. Normal science

شاید تا زمانی که یک علم در مسیر عادی و هنجار شده خود پیش می‌رود و انتظار فوق‌العاده‌ای هم از آن وجود ندارد، حس نشدن این ضرورت طبیعی به نظر آید. برای بسیاری از آنان که وارد عرصه دانش می‌شوند، بخش عظیمی از دانش در هر رشته‌ای که باشد، آموختنی است و سهم افراد در افزودن به محتوای آن دانش، اندک و گاه در حد صفر است؛ اما زمانی که علوم در مسیر تغییری پرشتاب و حرکت با زاویه‌ای تند قرار می‌گیرند و انتظارات موجود از آنها دستخوش تحول اساسی می‌شود، نیاز به نوآوری و توسعه دانش، به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش می‌یابد. همین جاست که روش به مثابه کلید ورود به حل مسائل، در بوته توجه قرار می‌گیرد، ناکارآمدی روش‌های موجود احساس می‌شود و ضرورت گسترش دادن به دستگاه روشی آن علم، هویدا می‌گردد.

به تعبیری می‌توان گفت تحول روش‌ها در مقایسه با تحول بدنه یک علم، همواره در تناسبی معنا دار است؛ اما در مقام تغییر و افزایش، این تناسب در چارچوب یک تصاعد حسابی ظاهر نمی‌شود بلکه شاید تصاعدی هندسی است. تا زمانی که بدنه علم، حرکت آرام و نامحسوس دارد، نیاز به تحول روش‌ها به درجه‌ای بیشتر، نامحسوس است. به عکس، آنگاه که علوم به اقتضای ضرورت‌های پیش‌آمده در آکادمی یا کلیت جامعه، درگیر یک تحول جهشی و تند شوند، اگر به تناسب آن، دستگاه روشی متحول نگردد و بسط لازم را پیدا نکند، منجر به انسداد و حتی فروپاشی آن بخش از آکادمی خواهد شد. حال اگر گسترش و تحول در دستگاه روشی، صورت پذیرد، اما این امر مطالعه نشده و بی‌مهابا باشد، آن علم به سوی عوام‌زدگی و ناعلم شدن سوق خواهد یافت و به جهل مرکبی خواهد انجامید که خطر آن دوچندان فروپاشی است.

با این توضیح، روشن است که هرگونه تحول و توسعه در دستگاه روشی یک علم، باید با مطالعه کافی درباره چيستی روش‌ها، ویژگی‌ها و ارزش فلسفی آن باشد و از همین رو در چنین موقعیت‌هایی، کاویدن مسائل عمومی در روش‌شناسی علوم از یک دیدگاه درجه دوم، اهمیت فراوان می‌یابد.

می‌دانیم که در دهه‌های اخیر، موقعیتی از همین دست که توضیح داده شد، برای علوم دینی در سنت جهان اسلام پیش آمده است. برخی از علوم که همواره فعال

بوده‌اند، مانند فقه و کلام، در معرض انبوهی از پرسش‌های تازه مطرح شده قرار گرفته‌اند که بُرد و بسامد آن پرسش‌ها، بسیار فراتر از ظرفیت فعلی آن علوم از نظر دستگاه روشی است و اگر توسعه درخور در دستگاه روشی آنها پدید نیاید، مشکلاتی از موارد یادشده به بار خواهد آورد.

برخی از شاخه‌های علوم، مانند علوم قرآن و علوم حدیث که در سده‌های اخیر چندان فعال نبوده‌اند و انتظارات موجود از آنها نیز بسیار محدود بوده است، اکنون در موقعیتی قرار گرفته‌اند که از آنها انتظار می‌رود، تولیدکننده خوراک طیف گسترده‌ای از کاوش‌های علمی، نه تنها در علوم اسلامی که در دیگر علوم باشند. در این باره حتی برخی از علوم طبیعی، مانند پزشکی نیز مستثنا نمانده‌اند، ولی بیشترین انتظاراتها همچنان درباره علوم انسانی است.

این انتظارات تازه، اگرچه ریشه در آشنایی جهان اسلام با مدرنیته دارد و پیشینه آن کمتر از دو قرن است، ولی حدود نیم سده است که به طور جدی بدان پرداخته می‌شود. چنان‌که اشاره شد، وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ش، به این جریان شتاب داده و بر دامنه و شدت آن افزوده است، ولی واقعیت آن است که شروع این موج، به سال‌ها پیش از انقلاب می‌رسد و در طی این دهه‌ها، به موازات ایران در دیگر کشورهای اسلامی نیز بدان توجه شده است.

اکنون پرسش‌های بسیاری در برابر حوزه و دانشگاه قرار دارد که تا چه اندازه می‌توان از نصوص اسلامی و علوم دینی انتظار داشت که به عرصه‌های علم مدرن وارد شوند و با آن گفتگویی برقرار کنند؟ برخی از علوم انسانی اسلامی سخن می‌گویند؛ برخی به کلی از دور ریختن علوم مدرن دفاع می‌کنند و برخی رویکردهای محتاطانه‌تری دارند؛ اما فارغ از این که کدام یک از این دیدگاه‌ها و رویکردها به روح دین و قرآن، و به عقلانیت نزدیک‌تر است، این نکته خود اهمیت دارد که ما با چنین مسئله‌هایی مواجه هستیم.

نفس وجود این چالش‌ها، واقعیتی تردیدناپذیر است و برای آن، پاسخی جز یک دستگاه روش‌شناختی کارآمد وجود ندارد. هرگونه تأیید یا اصلاح درباره دیدگاه‌ها و رویکردهای مطرح درباره رابطه میان علوم دینی و علوم مدرن، و هرگونه ورود نصوص به

ساحت علوم جدید، از هر نوع و در هر درجه‌ای، مستلزم کاوش در مسائل بنیادین روش است.

فراتر از آنچه درباره علوم مدرن گفته شد، قدر کمینه از ضرورت گسترش در دستگاه روشی علوم دینی، حتی اگر علاقه‌ای هم به گفتگو با علوم دیگر نباشد، مسائل تازه یافته است. مطرح شدن حجم انبوهی از مسائل و پرسش‌های برآمده از زندگی مدرن خود واقعیتی است که حتی برای آنان که سنتی می‌اندیشند، یافتن پاسخی برای آن‌ها به تناسب زندگی امروز، اجتناب‌ناپذیر است؛ مانند آنچه در فقه، «مسائل مستحدثه» نامیده می‌شود و آنچه در حوزه عقاید، «کلام جدید» خوانده می‌شود.

در راستای آنچه گفته شد، در بخش اول از این پژوهش، مسائل بنیادین روش به بحث نهاده، نخست فصلی گسترده و بحثی چندجانبه به مسائل عمومی در روش‌شناسی علوم اختصاص داده شده، سپس در فصلی دیگر، مبانی روش‌ها در سنت علوم اسلامی کاویده می‌شود تا زمینه‌های توسعه روشی این علوم بیشتر شناخته گردد.

همان‌طور که اشاره شد، پرداختن به مسئله راه و روش رسیدن به مقصد و درست فکر کردن، یک امر عقلایی برای آموزش‌پذیری و نقدپذیری بهتر دانش است، ولی دلایل دیگری نیز برای تبیین ضرورت پرداختن به این موضوع وجود دارد که همان نیاز هر عصر به روش‌های تحقیق جدید و اعتبارسنجی نتایج تحقیقات پیشین در تناسب با نیازهای تازه است.

اما نیاز هر عصر به روش‌های تحقیق جدید، نکته‌اش این است که در طول تاریخ همواره روش‌ها و راه‌های متعددی برای رسیدن به مقاصد مختلف و پاسخگویی به نیازهای هر عصر وجود داشته که هرکدام از آن روش‌ها و راه‌ها در زمان خود مفید و لازم بوده‌اند، ولی آیا در زمان حاضر که مباحث مستحدثه جدیدی مطرح شده و در حوزه‌های مختلف علوم با نیازها و مسائل جدیدی مواجه شده‌ایم، همچنان می‌توان به روش‌های سنتی شناخته از ادوار پیشین بسنده کرد؟ آیا استفاده از روش‌های کهن می‌تواند همچنان و به تنهایی پاسخگوی نیازها و مسائل عصر جدید باشد؟

بر پایه اصل پویایی علم و پویایی روش‌ها، در هر زمان، متناسب با شرایط و امکانات

و اقتضائات آن، به روش‌های تحقیق جدید و به‌روزرسانی شده‌ای نیازمندیم تا بتواند پاسخگوی مسائل مستحدثه^۱ آن زمان باشد؛ بنابراین، در هر دوره‌ای لازم است به موضوع روش تحقیق پرداخته شده و تلاش شود تا دانش خود را در این حوزه توسعه دهیم و به‌روزرسانی کنیم.

چنان‌که اشاره شد، ضرورت دیگر برای استفاده از روش‌های تحقیق جدید، اعتبارسنجی نتایج تحقیقات پیشین است. این مطلب بر این اصل استوار است که استفاده از چندین روش مختلف و درنهایت دست یافتن به نتایج یکسان و مشترک، موجب افزایش اعتبار آن نتایج بوده، نشان می‌دهد که به چه میزان آن نتیجه، معتبر و قابل استناد است.

در قرون جدید و پس از دوره شکاکیت^۲، یکی از ضرورت‌های استفاده از روش‌های تحقیق جدید و متعدد، اعتبارسنجی نتایج به‌دست‌آمده در زمان‌های گذشته است، چه اگر پس از استفاده از روش‌های متعدد در یک موضوع واحد، به نتایج مختلفی دست پیدا کنیم، متوجه می‌شویم که دست‌کم یکی از روش‌های استفاده‌شده، یا ضعف بنیادی دارد، یا به‌درستی اجرا نشده و لازم است در این خصوص دقت عمل بیشتری صرف شود. تعدد روش هم می‌تواند نقاط کور در برخی از روش‌ها را پوشش دهد و هم امکان ارزیابی جواز بنیادین یا درستی اجرای روش‌ها را فراهم آورد.

این مسئله به‌خصوص در موضوعات مهم و کلیدی، دارای اهمیت بیشتر است؛ به‌عنوان مثال در پایان‌نامه‌ای با عنوان هویت و انتساب صحیفه سجادیه با تکیه بر شاخصه‌های متن برای روشن شدن این که آیا کلمات درج‌شده در کتاب صحیفه سجادیه واقعاً متعلق به امام سجاد (علیه‌السلام) است یا خیر، این اعتبارسنجی با چندین روش مختلف صورت گرفته است (خانی، ۱۳۸۲). دلیل استفاده از روش‌های متعدد آن بوده است که نخست اعتبارسنجی این کتاب بسیار اهمیت دارد و دیگر، رسیدن به نتیجه

۱. مسائل مستحدثه به آن دسته از مسائل فقهی گفته می‌شود که حکم شرعی آن منصوص نیست. در اصطلاح کلی، مسائل مستحدثه اعم از آن است که موضوع آن در گذشته وجود داشته باشد یا خیر، ولی در مباحث فقهی معاصر، معمولاً به مسائلی اطلاق می‌شود که موضوع آن از دستاوردهای عصر مدرن، کارت اعتباری یا انتقال خون است.

2. Skepticism

واحد، موجب اعتبار علمی این کتاب می‌شود؛ چنان‌که دست یافتن به نتایج متفاوت نیز موجبات تردید علمی را درباره این کتاب ایجاد می‌کند؛ بنابراین استفاده از روش‌های تحقیق متعدد در حوزه مطالعات علوم انسانی بسیار ارزشمند است، از آن‌رو که مورد مطالعه آن انسان و دانش‌های پیرامونی انسان است که دارای ابعاد گسترده‌ای است. از طرفی با واکنش‌های سریع و مشخص نیز روبه‌رو نیستیم که بتوان بر پایه آن به سرعت تصمیم‌گیری کرده، روش را تغییر داد. در این میان رشته‌های علوم اسلامی در حوزه علوم انسانی که با دین، وحی و اعتقادات ارتباط مستقیم دارد، از پیچیدگی بیشتری برخوردار بوده، لازم است در این خصوص دقت و تأمل ویژه‌ای اعمال شود؛ زیرا افزون بر ویژگی‌های یادشده برای کلیت علوم انسانی، علوم دینی با بُعد ماوراءالطبیعه نیز مرتبط است که این مسئله، دستیابی به نتایج واضح و روشن را دشوار می‌کند. هم‌وجود پیوستگی میان تجربه و وحی، و هم سختی رسیدن به نتایج روشن، موضوع استفاده از روش‌های متنوع برای این طیف از علوم را هم از حیث پوشش‌دهندگی و هم آزمون‌پذیری مضاعف، اهمیت بسزایی می‌بخشد.

فصل اول:

تولید دانایی و بسط دانش



یکی دیگر از مسائل مهم در فلسفه وجودی روش، کاربرد آن برای تولید دانایی و بسط دانش است، چه اساساً هدف اصلی از پژوهش، همین تولید دانایی و بسط دانش است. گفته شد که در منطق، «فکر» را حرکت از معلومات به سوی مجهولات برای رفع جهل و افزایش آگاهی تعریف کرده‌اند که این در واقع، تعبیر دیگری از تولید دانایی و بسط دانش است. بشریت در حوزه‌های علوم مختلف دائماً در پی این بوده است که دانش خود را بسط داده و بر مجهولات خود غلبه کند و همین غریزه فطری بشر برای بسط دانش و کشف مجهولات، موجب شده است تا به طور طبیعی به سوی ایجاد و سامان بخشی به روش‌های تحقیق نیز برود.

پیش از پرداختن به گونه‌های مختلف بسط دانش، توجه به این نکته مهم شایسته است که برای تولید دانایی و کشف مجهولات بر مبنای معلومات پیشین، استفاده از معلوماتی که با مجهولات هم‌سنخ باشند، یک امر حتمی و تخلف‌ناپذیر است. به طبع، در درجه نخست برای کشف مجهولات موجود در هر یک از حوزه‌های علوم، استفاده از معلومات همان حوزه دانش مفید است و بهره‌گیری از معلومات موجود در علوم دیگر، برای کشف مجهولات یک دانش مرحله‌ای فراتر است که ما را وارد میان‌رشتگی می‌کند. البته آن سنخیت و پیوستگی، همواره مطرح است و تا زمانی که سنخیت بین معلومات

و مجهولات وجود نداشته باشد، یا با فرمولی این سنخیت ایجاد نشود، پیوند اتفاق نمی‌افتد و نتیجه‌ای حاصل نمی‌گردد.

آنچه در اکثر پژوهش‌های ناموفق انجام گرفته به وضوح مشاهده می‌شود، نادیده گرفتن این نکته مهم، یعنی عدم استفاده از دانایی‌های هم‌سنخ برای دستیابی به نتایج مورد نظر است؛ به عنوان مثال پژوهشگری که قصد دارد درباره مفهوم «غنا» و مسئله حرمت آن در فقه اسلامی تحقیق کند، نمی‌تواند صرفاً به حوزه دانشی همچون علم موسیقی^۱ مراجعه کرده، بر پایه معلومات موجود در آن حوزه سعی کند به نتایج دلخواه برسد. این از آن روست که سنخیتی بین معلومات موجود در علم موسیقی با مسئله «حرمت غنا» که در علم فقه بدان پرداخته می‌شود، وجود ندارد، مگر آنکه نخست با یک صورت‌بندی مناسب، این سنخیت برقرار شود.

یکی از نکات مهم پیش از پرداختن به هر اندیشه‌ای و هرگونه بسطی در دانش، ضرورت استفاده از دانایی‌های هم‌سنخ در حوزه‌های مختلف علوم است. شناخت یا ایجاد این سنخیت نیز بسیار مهم است و یک پژوهشگر حرفه‌ای، باید بتواند تشخیص دهد که آیا معلومات موجود در دسترس او برای کشف مجهولات مورد نظر، هم‌سنخ هستند یا ظرفیت ارتباط سنخی دارند؟ روش تحقیق مناسب و یک مطالعه روشمند، مطالعه‌ای است که پژوهشگر توانسته باشد با استفاده از روش تحقیق مناسب، رابطه هم‌سنخی بین معلومات و مجهولات موجود را کشف یا ایجاد کرده، در نهایت به نتیجه‌ای درخور دست پیدا کند.

موضوع کشف یا ایجاد سنخیت تکرار شد و اکنون لازم است با مثال‌هایی توضیح داده شود که از این سنخیت چه مراد شده است.

کشف سنخیت را می‌توان با نسبتی توضیح داد که میان فقه و دستور زبان درباره قیاس به مثابه نوعی استدلال رخ داده است؛ دستوریان دریافته‌اند که قیاس به شکلی نزدیک به آنچه در فقه مطرح است، می‌تواند در دستور زبان هم اتفاق افتد؛ یعنی بتوان موردی را بدون آن که قبلاً شنیده شده باشد، از طریق قیاس و قاعده ساخت، یا ساخت

انجام گرفته را تأیید کرد. از همین رو، این اصطلاح از همان بدو تدوین نحو عربی کاربرد یافت (سیبویه، ۱۳۸۵: ج: ۱، ۸۰، ۱۰۶، جم) و بعدها، بخشی از علم اصول نحو را نیز به خود اختصاص داد (ابن انباری، ۱۳۷۷: ۹۳؛ سیوطی، ۱۴۲۶ق: ۲۰۸)؛ به عنوان مثالی برای ایجاد سنخیت نیز می‌توان به الگوی تنیدگی شخصیت در روان‌شناسی اشاره کرد که به دو لحاظ می‌تواند برای مطالعه رفتار خوارج در سده نخست هجری، بومی سازی شود: نخست تعمیم آن از تنیدگی فردی به تنیدگی در شخصیت اجتماعی یک جماعت و دیگر توجه کردن به این که شکل‌گیری خوارج و رفتار سیاسی آنان می‌تواند نه صرفاً برآمده از باورهای خطا بلکه ناشی از تنیدگی شخصیت اجتماعی برخی از قبایل عربی خارجی خیز بوده باشد (برای کاربست، نک: پاکتچی، ۱۳۸۵: ۹۳ ب).

در نهایت، آنچه می‌تواند نوع نگاه یک پژوهشگر را نسبت به استفاده از روش تحقیق مناسب برای پژوهش خود تعیین کند و راه صحیح را به او بنمایاند، توجه به گونه‌های مختلف بسط دانش است. به طور کلی تاکنون سه گونه بسط دانش شناسایی شده که در قرن حاضر به کار گرفته شده‌اند. البته این مطلب به معنای انحصار گونه‌های بسط دانش نیست و ممکن است گونه‌های دیگری نیز وجود داشته باشند که هنوز یا شناسایی نگشته، یا استفاده نشده‌اند. این گونه‌های بسط دانش به ترتیب میزان کاربرد و عمومیت داشتن در میان پژوهشگران در ادامه توضیح داده شده است.

الف. بسط تفصیلی دانش

یکی از رایج‌ترین گونه‌های بسط دانش که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و به خصوص در مباحث علوم اسلامی غالباً به کار گرفته می‌شوند، بسط تفصیلی دانش^۱ است. این نوع بسط دانش، متن محور بوده و تلاش بر آن دارد که عناصر و اجزا، و بخش‌ها و لایه‌های مختلف یک متن، تجزیه و تشریح شده، مفاهیم موجود در آن متن، بسط و گسترش پیدا کنند. این نوع بسط دانش، شبیه تکثیر سلولی است که در آزمایشگاه از یک سلول، شمار بسیاری سلول دیگر، احیاناً با ویژگی‌های مختلف تولید می‌کند.

منظور از «متن» نیز در این نوع بسط دانش، متن به معنای عام آن است که هر نوع نوشته، تصویر، پدیده یا واقعه قابل تفهّم را شامل می‌شود؛ متن به مثابه هر چیزی که فرض شود سخنی برای گفتن دارد و بنا بر فهمیدن آن است؛ به عنوان مثال در بررسی یک واقعه تاریخی یا متن موجود، پژوهشگر تلاش می‌کند که آن واقعه یا متن را مورد مذاقه قرار داده و اجزا، عناصر و مؤلفه‌های مهمش را استخراج نموده و شرح و تبیین نماید.

نکته مهم در این نوع بسط دانش، عدم اتکاء و اعتماد به عوامل معرفتی بیرون از حوزه آن متن است، بدین معنی که این بسط دانش بدون ارتباط معرفتی با مطالب خارج از متن صورت می‌گیرد و به دیگر متون موجود در آن زمینه و اطلاعات مشابه مراجعه نمی‌شود. برخی از عوامل سیاسی و اجتماعی بیرون از متن بتوانند به فهم آن واقعه یا متن کمک کنند، ولی مبنای این نوع از بسط دانش، تکیه بر درونه متن و محوریت متن است. باید توجه داشت که پیش فرض‌های پژوهشگر در تفسیر به دست آمده از متن اثرگذار هستند، ولی چون این پیش فرض‌ها به صورت ناخودآگاه عمل می‌کنند و الزاماً در اختیار پژوهشگر نیستند، پس امری غیرمعرفتی هستند و در بسیاری از موارد، حتی خود پژوهشگر نیز نمی‌فهمد که تحت تأثیر پیش فرض‌های ذهنی خود قرار گرفته است، مگر آنکه پژوهشگر دیگری فارغ از آن پیش فرض‌ها، بتواند این تأثیر را شناسایی و کشف کند، یا پژوهشگر خود از بر تأثیر پیش فرض‌ها هشیار، و از سیطره آنها خارج گردد.

در بسط تفصیلی دانش، متن گسترش پیدا می‌کند و لایه‌هایی متعددی به صورت تفصیلی بر آن اضافه می‌شوند. در مواردی این لایه‌های افزوده شده نیز خود می‌توانند موضوع تفصیل لایه‌های بعدی دانش باشند؛ به عنوان مثال، درباره بسیاری از متون سنتی شاهد این فرایند هستیم که متن اصلی در طول زمان بسط پیدا کرده، سپس لایه‌های جدید آن متن، بسط مجدد یافته و به لایه‌های دیگر تبدیل شده‌اند؛ به عنوان مثال کتاب مفتاح العلوم (چاپ مکرر) از سراج‌الدین سکاکی (د ۶۲۶ هـ ق) توسط شخصی به نام خطیب قزوینی (د ۷۳۹ هـ ق) با عنوان تلخیص المفتاح فشرده‌سازی شده و هرچند عملکرد او موجب شده است تا متن اصلی کوتاه‌تر شود، ولی در واقع آن گامی در مسیر بسط تفهّمی آن متن برداشته است. چندی بعد، دانشمند دیگری به نام سعدالدین

تفتازانی (د ۷۹۱ هـ ق) شرحی بر تلخیص المفتاح خطیب قزوینی با عنوان المطول نوشته، و سپس به دلیل پرحجمی این شرح، مجدداً تلخیصی از آن با عنوان المختصر ارائه کرده است. به ترتیب افراد دیگری مانند نظام الدین خطایی و ملا عبدالله یزدی نیز در طول قرون بر کتاب المختصر حاشیه نوشته و همچنان به بسط آن پرداخته‌اند. این در حالی است که بر تلخیص المفتاح شروح دیگری نیز وجود دارد و بر مطول و مختصر و حواشی آن نیز حاشیه نوشته شده است (نک: حاجی خلیفه، ۱۹۴۱: ج ۱: ۴۷۴-۴۷۷).

در حوزه دانش فقه نیز شاهد آن هستیم که کتاب اللمعة الدمشقیة نخست به دست شهید اول (د ۷۸۶ هـ ق) نگاشته شده و سپس از سوی دیگران شرح داده شده است که مهم‌ترین آنها الروضة البهیة از شهید ثانی (د ۹۶۶ هـ ق) است. افراد متعددی چون آقا جمال خوانساری (د ۱۱۲۵ هـ ق) نیز بر این شرح حاشیه نوشته‌اند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۳۹-۱۴۱، ۱۸۴-۱۹۳). قرن‌هاست که این شرح در حوزه‌های علمیه و اخیراً در دانشگاه‌ها، به عنوان متن آموزشی تدریس و بارها تشریح شده است. در حوزه فلسفه اسلامی نیز با حواشی مهمی بر کتاب الاسفار ملاصدرا مواجه هستیم و همچنان بسط‌های بر آن در قالب ترجمه، حاشیه یا درس در حال تولید است؛ نمونه این موارد در متون کلاسیک بسیار است و در همه حوزه‌های مختلف علوم اسلامی می‌توان نمونه‌هایی از آن را برشمرد.

یکی از مساعدترین حوزه‌ها برای این‌گونه از بسط دانش، تفسیر قرآن کریم است. در واقع این زنجیره مطولی که از مباحث تفسیری در طول قرون متممادی شکل گرفته، بیش از آن که ناظر به متن قرآن کریم باشند، ناظر به لایه‌های بسط داده شده پیرامون متن قرآن است که توسط مفسران در طول زمان نگاشته شده است. در واقع، علت آن که این شیوه از بسط دانش در حوزه مطالعات علوم اسلامی غلبه پیدا کرده، ارتباط این علوم با متون قدسی اعم از قرآن و حدیث است که اساساً فهم‌ها و برداشت‌های متنوعی از آنها وجود داشته و امکان بسط بیشتری نسبت به دیگر متون عادی داشته‌اند.

به طور کلی بسط تفصیلی دانش، عمدتاً در خصوص متن‌هایی تحقق پیدا می‌کند که به نوعی در یک علم یا شماری از علوم مرکزیت پیدا کرده و برخوردار از مرجعیت ویژه